سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 14

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِینَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعینَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَـمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ

صاحب الهیبه العسکریه و الغیبه الالهیه سیدنا و مولانا و امامنا و هادینا بالحق القائم

و اللعن الدائم علي اعدائه

(لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد) [1]

زمین و زمان و مکین و مکان و آدمي‌زاد و هوا و همه و همه ملك خدا است. (لله ملك السلوات و الارض) [2] . سیارات، نیرات، این جو غیرمتناهیه به حسب فکر ما، هر آن‌چه که لباس امکان پوشیده است، او، ملك خداي سبحان است. به حکم وجدان، به حکم عقل صریح صحیح قطعي، تصرف در ملك غیر، بدون اجازه او جایز نیست.

فضلاء خوب توجه کنند.

بنده حق ندارم بدون اذن و رضاي شما در ملک تصرف کنم، اگر تصرف کردم این عدوان است، این جور است، این ستم و تعدي است، طغیان است، طغیان، برهم زننده نظام آفرینش است. تعدی، نظم عالم را به هم می‌زند، تجاوز از حقوق، به حکم فطرت هر صاحب شعوری، حرام است، حرام عقلي است و جایز نیست.

عالم ملك خدا است، هوا ملك خدا است، زمین ملك خدا است، آسمان ملك خدا است، آب ملك خدا است، نباتات ملك خدا است، حیوانات، ملك خدا است، من حق ندارم بدون اذن و اجازه خدا در مملکت خدا تصرف کنم. اگر او اجازه ندهد، من حق خوردن علف را هم ندارم. اگر او اجازه ندهد،

من حق خوردن گوشت كبوتر و گوشت ماهي و گوشت پرندهها و آن‌هايی كه شما می‌خوريد و ما می‌دانيم، ما اهل علم هستيم و شما اهل عمل! تيهو و دُراج و كبك و امثال اين‌ها.

چه حق داري اين‌ها را بخوري؟ چرا؟ با اذن چه كسي ميخوري؟ چه حق داري گوشت گوسفندي بخوري؟ چرا آن را بكشي؟ ملك خدا است، تصرف در اين ملك، بدن اجازه او، حرام عقلي است. حتي گياه زمين را بدون اجازه خدا حق نداري بخوري، تصرف در ملك غير است بدون اجازه او.

بيا بالاتر. حق خوردن آب نداري بدون اجازه مالكش. بيا بالاتر، حق خوردن هوا، يعني نفس كشيدن بدون اجازه او نداري. تا اين پايه. اين حكم عقل است، اين همان مطلبی است كه تمام دانشمندان و عقلاء عالم بر آن متفق هستند و فطرت شما هم اين حكم را تائيد ميكند. نميدانيد، آيا در خوردن اين آب ماذون و مجاز هستيم و صاحبش به ما اجازه داده است يا نداده است؟ آيا تصرف در اين زمين، نشستن در همين زمين، آيا به ما اجازه داده است يا نداده است؟

ممكن است يك قسمت را اجازه بدهد و يك قسمت را اجازه ندهد، مثل اين‌كه الان همين‌طوري است: مسجد را اجازه داده است، برويد بنشينيد، اما چرت نزنيد، مسجد جاي خوابيدن نيست، من ميگويم، اين‌جا مسجد حاج سيدعزيزالله است، مركز تهران، شما تهراني‌ها استاد عمل ايراني هستيد، ننگ است كه در اين مسجد بخوابيد و بغلتيد، مگر مسجد جاي خوابيدن است! در خواب ممكن است دو نفسه هم بشويد، آن وقت مسجد را هم كثيف بكنيد! روايات داريم، از خودم نمي‌گويم.

چند چيز است كه در مسجد مكروه است: يكي حرف دنيا زدن، اين‌جا جاي حرف دنيا زدن نيست، اين‌جا جاي خريد و فروش و معامله و دلالي و خريدن و فروختن و اين‌ها نيست، جاي سياست بافتن كه به طريق اولي نيست. يكي آب بيني در مسجد انداختن و نخاله سينه را در مسجد انداختن، مكروه است. يكي خوابيدن. ميبينم در شبستان ميغلتند، توي مسجد، راست است، جاي خنك سردي است، سايه هم هست، اما خدا اجازه نداده است، مكروه است. اجازه‌ای كه مانند واجبات و مستحبات و مباحات باشد، نداده است، اجازه با كراهت.

در ميخانه حرام است، نشستن توي كابارهها حرام است، نشستن در مجالس فسق، مجالس شرب خمر، مجالس قمار، مجالس امثال اين‌ها حرام است. تصرف در زمين خدا، در اين‌جا جايز، در آن‌جا حرام است.

به هر حالت. ما نميدانيم تصرفات ما در اين ملك خدا، در هوا، در آب، در زمين، در آتش، در نبات، در حيوان، در جمادات، آيا مجاز و ماذون هستيم يا خير؟ نميدانيم، چون نميدانيم، احتياط

عقلي در پرهيز است، پرهيز از تصرف، با اصل زندگي ما مخالفت دارد. اگر از آب خوردن و نشستن و از همه چيز پرهيز كنيم، بايد بميريم، ميخواهيم تصرف كنيم، نميدانيم مجاز هستيم يا خير؟ ناچار به حكم عقل بايد خداي متعال نمايندهاي بفرستد، كه آن نماينده براي ما معين كند كه خداوند تا چقدر اجازه و اذن داده است در مملكت او تصرف كنيم. آيا اجازه داده است كه چشم را به هر جا بياندازيم؟ نگاه كردن تصرف در ملك خدا است، چشم من ملك خدا است، از خانه ننهام نياوردهام، خدا به من داده است و هر لحظهای كه بخواهد ميگيرد. من نميدانم در تصرف در اين ملك تا چقدر ماذون و مجاز هستم؟ بايد خداي متعال يك نمايندهای را بفرستد كه آن نماينده به ما بگويد: (قل للمومنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم) [3] ، بگو اي جوان! من كه مالك چشم هستم به تو اجازه نميدهم به پای برهنه مينيژوپ بياندازي، من اجازه نميدهم كه به ساق پاي زن بيگانه اجنبي نگاه كني و لو توي جوراب باشد، به حجم پا و به كلفتي پايش از روي شهوت و لو توي جوراب باشد، من اجازه نميدهم. پاي او هم ملك من است، چشم تو هم ملك من است، من اجازه نميدهم كه اين چشم را به آنجا بياندازي. اگر انداختي روز قيامت اين چشم تو را از ميخهاي آتشين پر خواهيم كرد.

روايات نميميرند، احكام اسلام هم نميميرند، دنيا هرطور ميخواهد بشود بشود.

يك پر كاه در چشمت برود چه حالتي پيدا ميكني؟ چطور درد ميكند؟ چطور به آب ميآيد؟ چطور ميخوابي و هر كار ميخواهند يا اين سوراخ چشمت بكنند براي اينكه راحت شوي، تسليم هستي، آنوقت اين چشم را از ميخهاي آتشين پر ميكنند.

اين حديث است، حديث پيامبر نميميرد، حديث پيامبر هم تعطيل نميشود، تا دامنه قيامت، «حلال محمد9 حلال و حرامه حرام» [4]

اينكه اروپائيها بيست و پنج را ميخورند دليل و جواز براي من و شما نميشود. حق نداري در ملك خدا اينگونه تصرف كني، چشم را به صورت زن اجنبيه بياندازي، چشم را به بدن زن اجنبي بياندازي، حق نداري، خدا اجازه نداده است. اين تصرف، غصب است، تصرف در ملك غير بدون اذن او غصب است، شما غاصب شدهايد نسبت به ملك خدا. روز قيامت از شما كيفر ميكشند، معطل نشويد!

«رب نظره قصيره اعقبت حسره طويله» [5] .

خدايا به حق پيامبر9، به ديدههاي گريان اميرالمومنين7 در شب‌هاي مناجاتش، چشمهاي ما را از اين تعدي و تجاوز خودت حفظ بفرما.

توفيق اجتناب از اين ديدارهاي حرام، به پير و جوان ما عطا بفرما.

زبان، ملك خدا است نفس من، ملك خدا است، دهان من، ملك خدا است، خدا اجازه نداده است هرگونه تصرفی را در اين زبان و دهان بكنم. مگر اين دروازه است؟ اين دهان است. مگر اين زبان كفكير آشپز است؟ اين‌طرف و آن‌طرف می‌رود! اين زبان آينه گوينده خداي سبحان است، به من اجازه ندادهاند اين زبان را به هرجا و به هر راه بياندازم، اجازه ندادهاند غيبت كنم، غيبت حرام است. ذكر برادر مومن به آنچه كه بدش بيايد جايز نيست، حرام است حرام است.

من اين محرمات را بايد بگويم، بايد بگويم، درست است مطلبي علمي دارم، اما اين‌ها هم يك چند جملهاي بايد گفتهشود. افتراء حرام است، آهاي جوان‌ها! آهاي بچههاي داغ بي‌شعور كه به نام دين خود را متدين كردهايد و از دين خبر نداريد، افتراء حرام است، حرام است، حرام!

اين‌جا يك حديث بگويم، چارهاي ندارد، اين‌ها را من بايد بگويم، خدايا شاهدي هيچ نظر ندارم جز رضاي تو.

جهنم، شهرداري دارد، ولي بهشت شهرداری ندارد، بهشت، شهرباني هم ندارد، زيرا جنگ و نزاعي در بهشت نميشود، كثافت هم در بهشت نيست. جهنم شهردار دارد، چون كثافت زياد است، بايد كثافتها را جمع كند.

بد نيست امروز يک قسمت از اين‌ها را بگويم، وظيفه شرعي من است.

يك قسم كثافت در جهنم است كه از همه كثافتها متعفن‌تر است، مثل بوي پاريس ميماند. خود پاريسيها، كثيف و متعفن و نجس هستند، ديگر بويشان چيست؟ خيلي كثيف. و آن عبارت است از چرك و خوني‌كه از زير و بالاي زن‌هاي زانيه و مردهاي زاني و مردها و زن‌های شراب‌خور ميآيد. اين كثافتها را جمع می‌كنند و در يك‌جا ميريزند، اسم آن‌جا «جبل خبال» است. آن‌قدر متعفن و بدبو هست كه اگر يك قطره آن را در دنيا بياندازند از عفونت آن هر جانداري ميميرد. گاز آن اين‌قدر قوي و كشنده است، و آن‌قدر سوزان است كه اگر يك قطرهاش را در دنيا بياندازند، چشمهاي باقي نميماند جز آن‌كه خشك ميشود و سبزي باقي نميماند جز آن‌كه ميسوزد، يك كوه از اين‌ها جمع است، اسم آن «جبل خيال» است.

اين را فعلا به ذهن مبارك خود بسپاريد.

روز قيامت، يكي مي‌آيد و بيخ كمر يك جواني را ميگيرد، اي پسر بيا به محكمه عدل خدا برويم، من از تو شكايت دارم.

چه شكايتي؟

می‌گويد: بيا برويم تا معلوم شود.

به محكمه عدل می‌برند و قاضی عدل هم در آن‌جا محاكمه می‌كند. قاضی‌هايی‌كه رشوه بردار نيستند، قاضی‌هايی‌كه اشتباه نمی‌كنند، قاضی‌هايی‌كه به حق حكم می‌كنند.

می‌گويد: جناب قاضي من بر اين آدم اعتراض دارم.

چه اعتراضي؟

اين فلان روز در يك مجلس گفت: من ؟؟؟ 20:10 هستم، گفت: فلاني رو سفيد؟؟؟ است، فلاني دلار امريكائي‌ها را ميگيرد.

از اين چرت و پرت‌ها، از اين‌هايي كه نه سر دارد و نه ته دارد، اين نسبت را به من داده است.

بيايد ثابت كند كه من حقوق‌بر ممالك خارج هستم، كجا حق گرفته‌ام؟ كدام قنسول‌خانه من بودم و آقا هم تشريف آوردند و ديدند كه شهريه و حقوق برج من را ميدهند؟ اين مطلب را به من نسبت داده است، مرا سازماني گفتهاند، مرا روسفيد؟؟؟ گفتهاند، مرا ؟؟؟گفتهاند، مرا چس‌فيل گفته‌اند.

ثابت كن، آب‌روي مرا پيش مردم برد، ثابت كن.

ميگويند: پسر تو اين حرف را پشت سر فلاني گفتي به چه دليل گفتي؟

من شنيده بودم.

ميگويند: غلط كردي شنيده بودي، اگر همين حرف را درباره تو ميگفتند، درست بود؟

نخير، درست نبود.

مگر هرچه شنيدي وحي منزل الهي است؟

توي روزنامه نوشته بودند.

روزنامه غلط كرده بود. اين روزی‌نامه‌نويسها غلط ميكنند مگر هرچه اين‌ها مينويسند آيه قرآن است؟

يا الله، ثابت كن.

خودت بودي و ديدي كه اين با فلاني، مثلا با قنسول آمريكا، بده و بستان داشت؟

نخير، بنده كه آنجا راه نداشتم. فلاني گفت.

فلاني، بيست و پنج خورد، كه گفت، او هم مثل تو.

نميتوانم اثبات كنم، نميتوانم دو دو تا چهار تا ثابت كنم.

ميگويند: حالا موقع حساب خلايق است، فعلا اين را برداريد و به «جبل خبال» ببريد، آنجا او را حبس موقت كنيد، حبس موقت، فعلا در آنجا جا بدهيد تا حساب مردم كه تمام شد، آنوقت به حساب اين رسيدگي كنيم و محاكمه كنيم و كيفرش را ببريم.

حالا اين دهان كثيفتان را باز كنيد، هر نسبتي را به هركسي بدهيد. قيامت هست، حساب هست، كتاب هست. اين دهانهاي كثيف را باز نكنيد، پشت سر هر محترمي، پشت سر هر مومنی، پشت سر هر مسلماني، هر مزخرفي را نگوئيد، پدرتان را روز قيامت به دستتان ميدهند برای يك حرفي كه به افترا بسته باشيد. خيال كردهايد، خدا اين زبان را داده است و هيچ حسابي از آن نمي كنشد؟ خدا نفس به شما داده و حساب نفس را نميكشد؟ خدا جان داده و حساب جان را نميكشد؟ خدا عقل و شعور داده و حساب عقل و شعور را نميكشد؟

يك نيم دكان كوچک سقط فروشي در گوشه محلي داري، درآمد، و صادرات و وارداتش حساب دارد، خدا در اين مملكت اين اجناسي كه به شما داده است حساب صادر و واردش را نميكشد؟ باز دهان نجستان را باز كنيد و به هر بزرگي و به هر محترمي و به هر مسلماني، هر نسبتي كه ميخواهيد بدهيد. خاك بر آن دهان، آتش بر آن دهان.

خدايا به زبان قرآنخوان امام حسين7 زبان ما را از ارتكاب اين معصيتها خودت حفظ فرما.

دروغ مثل آب در دهان جوانها شده است، افتراء و تهمت، هتك بزرگان، اين ساده شده است و اسمش را هم مسلمان گذاشته است. تو از اسلام بهره نداری، تو دين نداري، و الا اين دهان را مثل دروازه كثيف باز نميكردي و به هر بزرگي هر نسبتي را نميدادي و به هر مسلماني هر نسبتي را نميدادي. خدا اجازه نداده است كه در اين ملكش كه زبان و دهان است هرطور تصرف را بكنی. (ما يلفظ من قول الا و لديه رقيب عتيد) [6]

اگر قرآن را قبول داري، اگر دين داري.

خيال ميكني اينكه صورتا تو را براي امتحان نمیگيرند و آزادت گذاشتهاند، باور كردهای؟

پدر آدم را در ميآورند، به يك كلمه، از دهانت در بيايد، دو جا ثبت مي شود، رقيب و عتيد هستند.

آنوقت روز قيامت ميگويند: (اقراً كتابك كفي بنفسك اليوم عليك حسيبا) [7] . بخوان كه چه غلطها كردهاي، بخوان كه اين دهان نجس تو، از صبح تا شام چقدر هتك روحانيون را كرده است، چقدر هتك كرده است محترمين را، چقدر مسلمانها را هتك كرده است؟

به هرحالت.

اجازه ندادهاند حرفهاي لهو و لعب بزني. خدا ميداند من مبناي اعتقادي بنا دارم بگويم، اگر بخواهم اين اخلاقيات را بگويم يك ماه طول ميكشد. احاديثي بگويم كه تعجب كنيد.

امام صادق7 از يك نفر از مصاحبين خودشان، تجنب و اجتناب كردند و او را از معاشرت با خود منع كردند، براي يك كلمهاي كه در باره يكنفر گفته بود.

بگذرم.

گوش ملك خدا است، اجازه نميدهد به هر سخني فرا داده شود، اجازه نميدهد به هر آهنگ و آوازي فراداده شود. گوش به اين وز و وزهاي راديو نكنيد. اين موسيقيها حرام قطعي در شرع شيعه است، اين آوازه خوانيها حرام قطعي است، استماعش هم حرام قطعي است.

از آيتاللهالعظمي آقاي خوانساري مد ظله العالي، از ساير آيات عظام الهيه كه مراجع فتاوي و تقليدتان هستند بپرسيد. گوش دادن به آوازهاي موسيقي حرام است و خواندنش هم حرام است.

حالا صفحات روزنامهها براي موسيقي شئونى بيان ميكنند، دو صفحه روزنامه را شر و ور فلاني در اطراف موسيقي اختصاص دادهاند، موسيقي خارجي و موسيقى داخلي، تمامش حرام است، خواندن بيات ترك، حرام است، خواندن سهگاه، حرام است، خواندن شور، حرام است، خواندن همايون، حرام است، خواندن نيريز شيراز، حرام است، رِنگش هم حرام است، تصنيفش هم حرام است، همهاش حرام است. بدون ويالون، با ويالون، با پيانو، بدون پيانو، با سه تار، بدون سه تار، حرام است، همه حرام است. لهو است و لعب، و قول به باطل، به صريح قرآن و روايات، اجازه نداده است خدا كه گوش بدهيد.

خدا گفته است، (الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه) [8]

قرآن را گوش بده، مواعظ و نصايح را گوش بده، كلام خدا را گوش بده، نه كلام شيطان. اين آوازهاي موسيقي از دهان شيطان بيرون ميآيد، نَفَس شيطان است و شما را به خدا نزديك نميكند، شما را به حيوانيت ميكشد.

فرض بفرمائيد در دستگاه همايون، براي شما قرآن ميخوانند؟ «برائه من الله» مي خوانند يا «امشب مگر به وقت نميخواند اين خروس» ميخوانند؟ صحبت از عشاق است و بوس است وكنار است و زلف يار است و صبح وصال است و شب هجران است و از اين چرت و پرت‌ها است. تمامش حيوانيت است، تمامش شهوت است، در دستگاه‌هاي موسيقي كه مناجات خمسه عشر را نميخوانند، شعرهاي «شاطر قمي» را ميخوانند.

روزه دارم و افطارم از آن لعل لبت

اي خاك بر سرت. بعد چه استشهادي هم دارد،

دعاي افطار و رطب در رمضان مستحب است

توي موسيقي همين حرف‌ها است، تو موسيقي كه «برائه من الله» نيست، توي موسيقي كه (بسم الله الرحمن الرحيم قل اعوذ برب الناس) نيست، توي موسيقي همين چرت و پرت‌ها است.

من اين وادي را سير كردهام كه حرف ميزنم، اين را بدانيد از آن آخوندهاي خشك نيستم كه نديده يك وادي، حرف بزنم. من به حق خدا، پيش از آن‌كه بالغ بشوم و ميدانستم چون بالغ نيستم، براي من حرام نيست، يك‌دستگاه موسيقي را با پيش درآمدش و تصنيفش و رِنگش و زمينه‌اش و هم خواندن و هم زدنش را ياد گرفتم، به حق خدا. بعدش بالغ شدم و به حق خدا نخواندهام و نه زدهام، ولي با اهلش پيش از اين‌كه سن من به حد بلوغ برسد مربوط بودهام و فهميدهام كه چه كثافتي است. روح را خراب ميكند، روح را كثيف ميكند، روح را لطيف نميكند.

مي‌گويند: حال ميدهد موسيقي!

حال نيست، آن مبال شيطان است! تو را از وادي روحانيت و معنويت ميكشد و به تخيلات حيواني ميبرد، حتي خواندن مثنوي، شما را خراب ميكند، معنويت و روحانيت را از شما ميگيرد.

بگذرم.

چشم ملك خدا است، گوش ملك خدا است، زبان ملك خدا است، فكر ملك خدا است، حق نداري در اين ملك بدن اجازه از خدا تصرف كني. بعضي فكرها است كه غلط است، مجاز نيستي، فكر صدمه

زدن به مسلمان، فكرش حرام است، فكر نقشه ريختن براي خراب‌كردن يك مسلماني، اصل فكرش حرام است، توجه فرموديد؟ حق نداريد.

خوب، عصاره مطلب چي شد؟

عصاره مطلب از نظر استدلال منطقي اين شد كه ما همه ملك خدا هستيم. اين عالم همه ملك خدا است، تصرف در ملك غير بدون اذن و اجازه‌اش حرام عقلي است، چرا؟ چون غصب و تعدي است، چون تجاوز است، عقل، تعدي و تجاوز را حرام ميداند، اين حرمت عقلي دارد نه حرمت تعبدي و شرعي، شرع هم اين حكم عقل را امضاء كرده است.

خوب،

نميدانيم! آيا اين بادبزن كه دستم است و دارم باد ميزنم، آيا تصرف در ملك خدا است؟ آيا در اين تصرف مجاز هستم و ماذون هستم يا خير؟ نميدانم. حرف زدن من، تصرف در ملك خدا است، نميدانم، اين حرف‌هايي كه ميزنم مجاز هستم و ماذون هستم يا خير؟ چشم انداختن شما به صورت بنده، اين تصرف در ملك خدا است، شما نميدانيد آيا نگاه كردن به صورت من جايز است يا اين‌كه كفاره بايد بدهيد؟ برو از سفيدي ماست بگير تا سياهي ذغال، خوردن ما، پوشيدن ما، خفتن ما، آرميدن ما، حرف زدن ما، همه و همه تصرف در ملك خدا است، نميدانيم اين تصرفات جايز است يا خير؟

ميخواهيم احتياط عقلي كنيم، بايد از زندگي دست برداريم، بخواهيم زندگي كنيم، تصرف در ملك خدا بدون كسب اجازه كردهايم، و هردو غلط است.

ناچار خداي متعال بايد يک نمايندهاي بفرستد كه آن نماينده به ما بگويد: كه آقايان اين‌گونه تصرفات را خدا اجازه داده است و اين‌گونه تصرفات را اجازه نداده است.

كاين چنين قولي تو را نافع بود　　　　اين‌چنين فعلي تو را خاضع كند

پيغمبر ميآيد، ميگويد چشم را خدا اجازه نداده است كه به صورت زن اجنبي، به پاي او، به بدن او، به موي او بياندازي، ولي گفته است به صورت عالم، باز كن، «النظر الي وجه العالم عباده» [9] نگاه به صورت علما بكن، اين نگاه تو عبادت است، ما اجازه دادهايم و پاداش هم ميدهيم، خصوص اگر آن عالم، هاشمي و سيد باشد و بچه فاطمه زهراء3 باشد، اجر و ثوابش بيشتر است. گوش را دادهايم براي آن‌كه برويد مواعظ را بشنويد، نه لهو و لعب را، زبان را دادهايم، براي آن‌كه تلاوت

قرآن كني، (اقراوا ما تيسر من القرآن) [10] ، ماه مبارك رمضان است، بهار عبادت است، قرآن بخوان، نه این‌که بنشینی و پشت سر این و پشت سر آن، چرت و پرت نامربوط بگویی.

زبان را براي قراءت دعاها دادهايم، اين دعاهاي «صحيفه سجاديه» را بخوانيد. فضلاء! از صحيفه سجاديه غفلت نكنيد، يك اقيانوس از معارف مبدئي و معادي قرآن، كتاب و سنت است.

پا را دادهايم كه بيائي توي مسجد، نه آنكه توي سينما بروي، نه توي كاباره بروي، نه توي تاتر بروي. دست را دادهايم براي آنكه به مسلمين و مومنين انفاق كني نه براي آنكه به صورت يك بيگناه بزني، و همچنين و همچنين.

انبياء ميآيند و موارد تصرفي كه خدا اذن داده است، از آن مواردي كه خدا نهي كرده است، اين‌ها را براي ما بيان ميكنند. به اين دليل واجب است كه پيغمبر باشد.

قول «برهمنيها و براهمه» غلط است.

حالا اين پيغمبر بايد از جنس خود ما باشد، سه الى چهار روز در اين باره انشاءالله ميخواهم صحبت كنم، بايد از جنس ما باشد، اين نميشود مَلَك باشد، نميشود جن باشد، بايد با ما هم سنخ باشد، روي چندين جهت.

اولا سنخيت جاذب است، ميكشد،

كبوتر با كبوتر باز با باز كند هم جنس با هم جنس پرواز

توي يك مجلس كه مختلط است، يك آقاي حجت‌الاسلام و ملائي اين‌جا نشسته باشد، يك ملائي از آن در كه وارد شود بالطبيعه دلش ميخواهد بيايد پهلوي اين بنشيند. يك جوان فرهنگی و دانشجو هم وقتي وارد می‌شود، دانشجوئي آن‌طرف می‌بيند، دلش مي‌خواهد بيايد پيش او بنشيند. يك پيرمرد بازاري هم دلش ميخواهد پهلوي حاج آقاي بازاري بنشيند، اين سنخيت جذب ميكند.

يك حديث براي شما بگويم.

روزي اميرالمومنين7 در مسجد بودند، مشغول موعظه بودند ظاهرا، ديدند از در مسجد زني شيون كنان آمد و گفت: ياابالحسن7 به دادم برس، يا اميرالمومنين7 به فريادم برس، كارم مشكل شده است.

يك رباعي يادم آمد، اهل دل و حال، گوشه و كنار هستند يا نه؟

بين الطلوعين بخوانيد:

يا اميرالمومنين7 يا ذالنعم   يا امامالمتقين يا ذالكرم

اننا جئناك في حاجاتنا　　　لاتخيبنا و قل فيها نعم

فمن دق باب الكريم افتتح

اي غياث المستغيثين، اي اميرالمومنين7، اي مشكل گشا، اي حلال مشكلات به دادم برس.

چه شده است آق باجي؟ به قول فوكوليها خانم!

گفت: يك بچهاي دارم، بچهام تازه به دست و پا آمده است، از توي اطاق بيرون آمده و رفته توي ايوان، ايوان ما ناوداني دارد در حياط، اين بچه چهار دست و پايي همين‌طور رفته توی آن ناودان ايستاده است، سرم را اين‌طور كنم و بچه يك تكان به خودش بدهد، ميافتد، بچهام از دستم ميرود. به دادم برس.

علي7 حلال همه مشكلات است. آهاي بچهها!

خلق اطفال هستند جز مرد خدا　　　نيست بالغ جز رهيده از هوي

همه ما بچهايم، اين را بدانيد، شما البته بزرگان هستيد، ديروز هم عرض كردم غلط كردم در اين تعبير، شما همه علامه بحرالعلوم هستيد، شما همه سلمان هستيد، همه شما مقدس اردبيلي هستيد، همه شما شيخ مرتضي انصاري هستيد، خودم را ميگويم، اين بچه است.

خلق اطفال هستند جز مرد خدا　　　نيست بالغ جز رهيده از هوي

همه ما روي ناودان رفتهايم و چهار دست وپايي ايستادهايم، يك تكان بخوريم، پائين ميافتيم.

گفت: به دادم برس.

حضرت فرمودند: جيغ ويغ نكن. علي7 حلال همه مشكلات است.

آي قربان خاك پاي قنبرش بروم، خاك پاي قنبرش طوطياي چشم من است.

فوري امير المومنين7 از جا حركت كرد و گفت: زود برويد بچه كوچولوي ديگر بياوريد.

رفتند يك بچه كوچولويي را آوردند، اميرالمومنين7 گرفت و آمد، گفت: اين بچه را در خانه رها كن تا برود روي همين ايوان، و عقب سرش پايش را بگيريد تا جلو نرود.

ريسماني به پايش بستند، بچه را از داخل اطاق رها كردند رفت توي ايوان بنا كرد: جيغ و ويغ كردن. كبوتر با كبوتر باز با باز كند هم جنس با هم جنس پرواز، ديد هم جنس خودش مثل خودش آن بالا جيغ و ويغ ميكند. چون پايش را

44:45 ؟؟؟

گرفته بودند نميتوانست سرازير برود و جيغ و ويغ كرد آن‌هم جيغ و ويغم كرد جاذبه آن‌ها را كشيد بالاخره بچه آهسته خودش را به اين رسانيد و مادر راحت شد.

سنخيت اين‌طور جذب ميكند.

ذره ذره كاندر اين ارض و سماست جنس خود را همچو كاه و كهرباست

موريان مر موريان را طالبند   ناريان مرا ناريان را جاذبه بند

انبياء بايد از جنس بشر باشند تا سنخيت جذب كند،

سنخيت جاذب است، ميكشد. بعلاوه خود سنخيت عطوفت و مهرباني ميآورد. اهل يك وطن همديگر را دوست ميدارند، چون سنخيت آب و خاكي دارند، اهل يك زبان يكديگر را دوست ميدارند، به هم عطوفت دارند، چون هم زبان هم هستند، اهل يك دين نسبت به يكديگر عطوفت دارند.

چند چيز است كه مبدا و منشا عطوفت ميشود: يكي وحدت در دين، يكي وحدت در وطن، يكي وحدت در زبان. اين‌ها عطوفت مى‌آورند.

یک قصه‌ای بگويم.

مملكت هارون و مامون الرشيد خيلى پهناور بود، از آن‌طرف تا بالاى تركستان شمالى و از اين‌طرف تا كمر آفريقا بود، از آن‌طرف تا سواحل هند بود.

46 ؟؟؟

يك عده قشون را خواست بفرستد.

گفت: چرا؟

فرمودند: اين‌ها ترك هستند، آن مرز متصل به تركستان است، اين‌ها حميم و عطوفت وطني دارند، ممكن است مصالح مملكتي را تحت مصلحت عطوفت وطني از بين ببرند، عدهاي ديگر را آنجا بفرست.

اين كلمه را كه حضرت فرمودند، مامون گفت: كلام پسر عم خودم را، ابو الحسن7 را با طلا بنويسيد. چون هر اهل وطني به وطن خودش عطوفت و مهرباني دارد، ممكن است مصالح وطنى را بر مصالح مملكتى غلبه بدهد. غير تركها را به سرحد تركستان بفرستيد، تركستان بخارا و سمرقند.

خود سنخيت عطوفت‌آور است، پيامبري كه از جنس بشر است، مهربان به اين‌ها است، اما اگر از جنس مَلَك باشد، خير.

به مَلَك ميگويند: زير و زبر كن، مي‌گويد: چشم.

يك‌بال 47:30 ؟؟؟ زد، زمين قوم لوط را بلند كرد و برگرداند، همه را نفله كرد. اما پيامبران اين‌كارها را نميكردند.

در كوه «ابوقبيس» آن‌قدر سنگ به بدن پيامبر زده بودند كه پيامبر لِه شده بود، يك طرف خون شده بود، مثل يك لالهاي گلگون شده بود، از سر تا به پايش خون دارد ميريزد، آفتاب گرم هم به بدن پيامبر تابيده و افتاده و له و لورده شده است.

خبر آورند براي خديجه3 كه شوهرت را كشتند. جسدش در «ابوقبيس» افتاده است. بعد حضرت خديجه3 با اميرالمومنين7 حركت كرد، او از پائين كوه، اميرالمومنين7 هم از بالاي كوه، داد و فرياد زدند كه پيامبر را پيدا كنند.

اين‌طور ابوجهل حرام زاده و جماعتي او را زده بودند.

ابوالحَكَم بود، نه ابوالحِكم، فضلا ملتفت باشيد، مغالطه نكنند. ايشان ملا نبودند كه ابوالحِكم گفته باشند. ايشان سردسته چاقوكش‌ها بودند، پدر بزرگ بابا شملها بودند، لوطي پلنگها، سرشان توي جيب ايشان بود، هم پول داشت، هم قوم و قبيله داشت، هم سفره پهن و در خانه باز و دست دراز داشت، اين‌ها بابا شملها را توي جيب آدم ميآورد، فهميدي؟ هر بابا شملي كه دست بده او بازتر باشد و سفره‌اش پهن‌تر باشد، او باباي ديگران ميشود. ايشان ابوالحَكم بودند، باباي چاقوكش‌ها و بابا شملها بودند، از آن حرامزادهها! خيلي پيامبر را ازيت كرد.

پيامبر افتاده بود، نعش شده بود، جبرئيل آمد، پارچه‌اي از استبرق بهشتي آورد، بالاي كوه پهن كرد.

احوالت چطور است يا رسول الله؟

خوبم، همين‌طور كه ميبيني.

خداوند به تو مباهات كرده است و اين فرش بهشتي را فرستاده است. پيامبر را بلند كرد و بالاي فرش بهشتي نشاند، البته فرش بهشتي به چشمهاي ما در نميآيد.

در اين بين، مَلَك آفتاب آمد، السلام عليك يا رسول الله.

و عليكم السلام.

خداوند مرا در اختيار شما گذاشته است، هر فرماني داري، بدهيد، هر امري داريد، بدهيد، من مطيع فرمان شما هستم، اجازه بدهيد الان آفتاب را مخروطي بر سر اين قوم بتابانم و نزديك كنم و همه را بسوزانم.

پيامبر هيچ چيز نگفت.

يكي ديگر آمد، گفت: السلام عليك يا رسولالله.

عليكم السلام.

من ملك دريا هستم، خدا دريا را به فرما من نهاده است و مرا در اختيار شما گذاشته است، اجازه بدهيد من همين دريا را، دو تا موج بالا بياورم، همه را غرق كنم و هلاك كنم.

حضرت چيزي نفرمودند.

آن يكي ديگر آمد، من ملك جبال هستم.

حالا ملك جبال و ملك بحار چه معنا دارد و چطور است! اينها پيشكش شما، اينها دو سه روز بحثهاي علميدارد.

يك كلمه بگويم، فضلاء خيلي هستند، من خوشم آمد از اين مجلس، بخاطر اينكه فضلاي زيادي در اين مجلس هستند، حيفم میآيد چيزی نگويم و رد شوم.

هر مُلكي آقايان، مَلَكوتي دارد.

«ميرفندرسك» ميگويد، خيلي خوب ميگويد.

چرخ با اين اختران نغز و خوش و زيباستي　　　صورتي در زير دارد آنچه در بالاستي

«ان لكل ظاهر باطنا علي مثاله» [11]

حضرت رضا7 فرمودند.

«ان لكل حق حقيق ، و لكل صواب نورا» [12]

مُلك، مَلكوت ميخواهد، خلق، امر ميخواهد، فرشتهها براي اين مُلك، ملكوت هستند، نيرويي كه دريا را ميجنباند و جزر و مد مياندازد و به موج و سكون و آرامش ميآورد، آن فرشتهاي است كه در باطن اين مُلك است و به اذن خدا كه خالق مُلك و ملكوت است، متصرف در اين مُلك است.

این‌ها پیش‌فرمانده کل نیروي آسماني و زميني آمده‌اند. پيغمبرما فرمانده کل نیروهاي عوالم امكان است.

ان‌شاءالله راجع به پیامبر و مقامات پیامبر يكي روز براي شما ميگويم، يك كمی چشم شما باز شود. مثل این کورها و كرها نباشید.

به هر حالت.

آن سرفرمانده کل قوا است، بزرگ ارتش‌داران است، این سرهنگها و سرتیپها آن‌جا آمدهاند و سلام میدهند و استجازه خدمت ميكنند، نظامي‌ها فهمیدید چه گفتم؟

حضرت هيچ نفرمودند.

فرشته كوه آمد، آقا من فرشته این كوهها هستم، این‌ها در كف من مثل موم هستند، اجازه بده الان يك قلوه سنگ صدهزار تني را بلند كنم و برسر همین‌ها بكوبم و توي مكه همه را هلاك كنم.

همه عرض ارادت كردند، همه درخواست استجازه خدمت كردند.

پیامبر هیچ چیز نگفت، آخرش سرش را بلند كرد و فرمود: جبرئیل، به این‌ها بگو من پیامبر رحمت هستم، من پیامبر عذاب نیستم، من دلم نميخواهد این‌ها عذاب شوند، آن‌وقت پیامبر سرش را بلند كرد.

عجیب است، واقعا پیامبر رحمةللعالمین است، (و ما ارسلناك الا رحمه للعالمين) [13]

و ما را امت مرحومه گفتهاند سر همین است كه بر ما ترحم شده است و اين پيغمبري كه مهربان است، این پیامبري كه رووف بالمومنين است، مهربان به مومنين است، این را به ما داده است. در عوض شكايت كردن، به درگاه خدا عذر ميخواهد، عجیب این است.

پیامبر سرش را بلند كرد، فرمود: «اللهم اهد قومي فانهم لايعلمون» [14] ، خدايا این قوم مرا هدایت كن، این‌ها نادان هستند، برنادانان مگیر.

خودش هم فرموده: «رفع عن امتي تسعه» [15] ، نه چیز مرفوع القلم است، يكي هم جهل است، يعني ما لايعلمون.

عذر ميخواهد. خدايا این‌ها عوام هستند، این‌ها نميدانند، این‌ها جاهل هستند، مبادا آن‌ها بگيري، این‌ها را هدایت كن، این‌ها را دانا كن، راهنمائي كن.

این سنخیت بشریت، عطوفت میآورد، نهایت، مَظهر اظهرش، مِجلا اجلایش، آنکسکه جوهر انسانیت است، آنکسکه گوهر فتوت است، وجود مسعود حضرت خاتم الانبیاء ابو القاسم محمد9 است.

صلوات شما بد نبود، من را به میل انداخت، اما هرچه فکر میکنم با این یک صلوات من نمیتوانم شعر بخوانم، دو تا صلوات بلند بفرستید.

شهباز فضاي لامكاني

در جوِ لامکان، نه در این کهکشانها، اینها مکان است، شعر را خوب بفهمید. حضرت در جوِ لامکان شهباز است، نه در فضاي مکان، نه این کرات، نه این منظومهها، نه این کهکشانها،

شهباز فضاي لامكاني غواص جواهر معاني

محجوبه گُشاي عالم غيب گنجور خزانههاي لاريب

يك اقيانوس مطلب در اين شعر خوابيده است.

محجوبه گُشاي عالم غيب گنجور خزانههاي لاريب

ذيل كرمش زفتنهها دور خاك قدمش به ديدهها نور

بر كنگرهاي كشيده فتراك كآنجا نرسد كمند ادراك

پسر او، حسين7 هم، آيت رحمت جدش بود. ملائكه استجازه كردند، وقتي از مدينه بيرون آمد به آنها اجازه و رخصت نداد. «بنيالجان» آمدند و استجازه كمك كردند، به آنها اجازه كمك نداد.

گفت:

من خود قدرت يزدانيم حيدر بدر و احد را ثانيم

امر من را بسته طوق انقياد اسطقس خاك و آتش، آب و باد

ليك من خود اين بلا را طالبم

فرمود: برويد، برويد من ياري نميخواهم، من كمك نميخواهم،

ليك من خود اين بلا را طالبم

من دلم میخواهد بچه شیریام را بگیرم

وای وای،

در راه محبوبم به خون آلوده شده باشد،

هاي، هاي

وقتي هم قنداقه را به دست گرفته بود،

دلم ميخواهد بچههاي مجلس گريه كنند، آقازادهها اشك بريزند،

« ؟؟؟ 1:04:550... بدمه» [16] اين عبارت مقاتل است.

وقتي خون بنا كرد فوران كردن!

اولا بدانيد نصف گلو بريده شد،

بميرم حسين7

سوراخ نكرد، چهارتا رگ را بريد، گردن اينطوري افتاد،

خون بنا كرد فواره زدن

ای وای،

یک عبارت دیگر.

« ؟؟؟بدمه»

اين مصيبت را كم گفتهام، حالا كه ميگويم بايد ناله شما بلند شود، بايد اشكتان هم بيايد.

يك وقت ديدند، بابا پياده شد، اين خونها را ميگيرد به بدن علي7 ميمالد،

ای وای،

وای حسين7

بچه را غرق خون كرد بابا،

آنوقت ديدند صدا ميزنند، «؟؟؟ 1:07:00 انه بعين الله» [17] یعنی: خدا بر من آسان است، بچهام را در راه تو دادم، خدا ميبيند.

بحق مولانا الحسين المظلوم7 و بولده علي الاصغر7

با حال ناله و اشك ريزان

ده نوبت

یا الله

به قطره قطره خون گلوي اين بچه، به قطره قطره اشك چشم باباش، خدايا به آتش سينه مادرش رباب3، خدايا به نالههاي دلگداز خواهرش سكينه3، الهي به اركان اهل حرم، قَسمت ميدهيم همين ساعت امر ظهور امام زمان7 را اصلاح بفرما.

عقده گشاي صحنه كربلا، شفادهنده سينه سوزان سيدالشهداء7، حضرت بقيه الله7 را به زودي آشكار كن.

دنيا را به ظهور اين بزرگوار از رنج و شكنج و نادرستيها و نابسامانيها خلاص بكن.

مملكت ما را كه مملكت شيعه است در پناه امام زمان7 از هر گزندي حفظ فرما.

مذهب شيعه را، تجليش، ترقيش، عظمتش را، در روي زمين، خاصه در اين كشور بيش از پيش بفرما.

به محمد و آلش: دل ما را از ولاي اهلالبيت: سيما محبت امام زمان7 مملو و سرشار بفرما.

قلب مطهر امام عصر7 را از ما راضی و خوشنود بفرما.

ما را در سايه ولايش، از هر خطا و اشتباهي و از هر خطر و صدمهاي حفظ بفرما.

مشكلات ما را سهل و آسان گردان.

گرفتاريهاي ما را برطرف فرما.

گرفتاران بيگناه ما را به زودي خلاص فرما.

جوانان ما را از شر شياطين جن و انس حفظ بفرما.

دین و ایمان و تقوی و قداست آنها را به حق حضرت بقيه الله7 حفظ بفرما.

نعمت ولايت امام زمان7 را در دل جوانان ما، اولاد ما، اعقاب ما، نسلا بعد نسل جاری بفرما.

شب جمعه است.

گناهان ما را ببخش.

ای کریم، ای عفو، ای غفور، ای رحیم،

اگر تو نبخشی، ما کجا برویم، از چه کسی درخواست بخشش کنیم. روزگار ناپاک و تاریک و سیاه است، اگر تو ببخشی، چیزی از تو کم نمیشود.

الهی به حق امام حسین7 امروز ما را پاک و پاکیزه از گناهان، از در این خانه خارج بفرما.

توفیق تقوی و پرهیز از گناه تا پایان عمر به همه ما کرم بفرما.

ما را از در خانه اهل البیت: در دنیا و آخرت دور و جدا نگردان.

ذوی الحقوق گذشته ما را، سیما سلسله جلیله روحانیین، به طبقات آن‌ها از فقها و از محدثین و متکلمین، این‌ها بر ما حق عظیم داشتند، همه آن‌ها را غریق رحمت فرما.

موجودین ذوی الحقوق ما، خاصه علمای اعلام و روحانیین والا مقام، و گویندگان صحیح ما، همه این‌ها را حفظ بفرما.

همه را در پناه امام زمان7 موید و منصور بدار.

هرکس در این مسجد یک یا الله گفته است و مرده است، خدایا او را بیامرز.

هرکس به اندازه یک آجر کمک به این مسجد کرده است و از دنیا رفته است، او را بیامرز.

هرکس گفته است و زنده است، هرکس خرج کرده است و زنده است، به کرم و بزرگواری خودت در دنیا و آخرت، خانه دلش را معمور و آباد بگردان.

آقایان حاضرین، غیر از آنچه عرض کردم، هر حاجت شرعی دیگر دارند، روا بفرما.